

راماین کهن ترین اثر حماسی هندوان

از: مهوش واحد دوست

«راماین» «Ramayana» منصوب به «رام» نام قدیمیترین حماسه منظوم سانسکریت است که شاعر دانشمندی بنام «والمیکی» در حدود سده پنجم پیش از میلاد آنرا سروده و یک یا دو قرن بعد ظاهراً بصورت فعلی درآمده است.

حماسه راماین ماجرای زندگی «رامچندر» است و در آن از عشق رام به همسرش سینا و ربوده شدن سینا بوسیله «راون» حکایت میشود، در نتیجه جنگ «رام» و «راون»، رام پیروز گردید و راون را هلاک ساخت و «سیتا» نجات یافت و «رام» در کشور خود «أجود هیتا» بسطنت رسید و سپس نسبت به «سیتا» زن خود حسد ورزید، او را تبعید کرد و «سیتا» نزد «والمیکی» عابد عزلت گزید و دو فرزند توأمان بنام کوشی Kusa و لو Lawa بدنیا آورد رام وقتی پسران خود را پیدا کرد و دید آنها را شناخت و سیتا را نزد خود خواند و به بیگناهی او گواهی داد، ولی دیری نپایید که سیتا از دنیا رفت و رام مصمم شد که بدنبالش برود، بالاخره به بهشت واصل گردید.

این حماسه دارای هفت قسمت یا جزء «Kande» است و رویهم بر ۵۰۰۰۰ مصرع بالغ میشود و ظاهراً قسمت هفتم به قدمت شش قسمت دیگر نیست.^۱

در مقدمه فارسی این حماسه بقلم اقبال یغمائی، چنین آمده است:

۱- او پانیشاد، ترجمه محمد داراشکوه به اهتمام دکترتاراچندو

حماسه منظوم «راماین» معروفترین اثر حماسی هندوان که در شمار کتب مقدس درآمد، منبع الهام سراینندگان و نویسندگان هند بوده است. راماین بیانگر تاریخها و داستانها و افسانه هاست و حاوی بیان عواطف و احساسات و فضایل اخلاقی دیگر است و در آن «رام» نمونه کامل انسان و بهترین و والاترین افراد بشر شناخته شده است، راماین میان کتابهای مقدس هندوان در مرتبه سوم است اما از نظر شهرت و نفوذ در زندگی عامه مردمان سرآمد همه است؛ راماین بدو صورت نظم و نثر به زبان فارسی برگردانده شده است ملا عبدالقادر بدایوانی اول کسی است که بنا به دستور اکبر شاه آنرا بنظم درآورده است ولی ازین منظومه اثری برجای نمانده، اما ترجمه منظوم ملا سعدالله مسیح و چند سراینده دیگر به دست است، سخته ترین ترجمه منشور آنرا «امیر سنکھے» یا امیر سینگ به سال هزار و صد و هفده هجری قمری بپایان برده است ترجمه مذکور در سال ۱۳۵۰ در دو جلد به کوشش دکتر عبدالودود اظهر دهلوی تجدید طبع شده و اقبال یغمائی نیز خلاصه ای از آنرا بزیور طبع آراسته است.

منظومه حماسه راماین در چهل و هشت هزار بیت است که نام حماسه راماین در مقدمه قدیم شاهنامه «رام و رامین» و در کتاب تحقیق ماللهند ابوریحان «رام و رامین» آمده است که ابوریحان نام سراینده را «بالمیک» ذکر کرده است.

قهرمانان اصلی حماسه راماین

۱ = رامچندر (رام) = پسر ارشد «دش رتهه» (پادشاهی از سلسله نژاد آفتاب) است، رام یکی از مظاهر «بشن» (ویشنو) می باشد و این تجسم هنگامی صورت گرفت که عفریتی بنام «راون» که فرمانروای «راکھسان» بود بر خدایان و آدمیان بشورید و «بشن» به صورت «رام» مجسم

شد و راون را هلاك ساخت و خدایان و آدمیان را از آزار اورهانید. (ویشنو یابشن دومین خدا از خدایان ثلاثه هندو- برهما، ویشنو- شیوا- است وی مظهر «ابقا» است و به تعبیری دو خدای دیگر را او به وجود آورده است)

۲= «سیتا» زن رامچندر خود الهه است و عنوان ایزدکشاورزی و میوه می باشد، حکایت شده است که وقتی پدر سیتا در روی زمین شخم میزده، هنگام شخم زدن در شیار زمین بوجود آمده، بهمین جهت او را ایونی جا «Ayonija» لقب داده اند که به معنی کسی است که از رحم زاییده نشده، در واقع او الهه ای است که بصورت بشر بدنیا آمد تا موجب هلاکت «راون» پادشاه «لنک» بشود.

۳= «راون»: راون در لغت بمعنی فریاد کننده است، نام دیوی که پادشاه «لنکایالنک» بود که در اثر عبادت و ایمان به برهما در قبال ایزدان و دیوان شکست ناپذیر شد، او میتواند بهر شکلی که بخواهد در بیاید و باده سرو بیست دست و باچشمانی قرمز رنگ و دندانهای درخشان مثل ماه و هیكلی بشکل ابرغلیظ و انبوه یا کوه و یا خدای مرگ، بادهانی باز توصیف شده است، نیروی «راون» بقدری بود که می تواند دریاها را بتلاطم درآورد و کوهها را بشکافد، او بهیچ قانون پایبند نبود، حتی به زنان شوهر دار نیز تخطی می نمود. راون قدی به بلندی کوه داشت که می تواند ماه و خورشید را از حرکت باز دارد.

۴= «هنومان» نام یکی از روسای مشهور بوزینگان، فرزند «پاون» از نژاد خدایان، شناخته شده است که نیروی مافوق بشری برای آنان تصور کرده اند.

هنومان نیز دارای چنین قدرت مافوق بشری بود و کارهای بزرگی از قبیل جستن از هند به سیلان (دریک پرش)

۱- در مذهب هندوی جدید وجود اعلی «برهم» می باشد که علة العلل کلیه پدیده هاست و در سه مظهر «برهما»، «ویشنو»، «شیوا» ظهور کرده است

و بلند کردن کوه هیمالیا و گرفتن ابرها و غیره را در
حماسه راماین باو نسبت میدهند.۱

۱- اوپانیشاد، ترجمه محمد دارا شکوه به اهتمام دکتر تاراچند و
سید محمد رضا جلالی نائینی - بخش لغتنامه و اعلام سنکریت

«رام و سیاوش»

گذشته از وجوه تشابه و تمایزی که شاهنامه را در مقام مقایسه با حماسه راماین قرار میدهد (بحث آن در این مقاله مختصر نمی‌گنجد-) داستان سیاوش و ویژگیهای سیاوش را از جهاتی با «رامچندر» قهرمان اصلی حماسه راماین، باید در کنار هم قرار داد و به بحثی محتوایی در هر دو داستان، (از لحاظ خصوصیات فردی و اجتماعی این دو قهرمان) از این دو اثر جاودانه پرداخت:

همانطور که در شاهنامه، سیاوش نمود انسان کامل است و مقدرشده که برای از بین بردن سمبل بدی یعنی «افراسیاب»، که وجودی اهریمنی است، بوجود آید، در حماسه راماین نیز «رام» که همان تجلی «ویشنو» است در قلب رام، برای این بوجود آمده که «راون» فرمانروای «لنک» یا سیلان را که بر خدایان و آدمیان شوریده بود، از بین ببرد و آنها را از رنج او آزاد سازد.

در هر حال جهت و هدف هر دو داستان، مشخص و معین است: «مبارزه با اهریمن»؛ که در شاهنامه، بصورت «افراسیاب» و در حماسه راماین، بصورت «راون» دیوپلید نمود پیدا میکند. البته؛ هم افراسیاب و هم راون سمبل عصیان و زشتی و بدکاری در روی زمین هستند و نابودی آنها بدست قهرمانان اهورائی مقدر حماسه است.

«شاه»، در حماسه الگویی برای انسانهای عادی بوده، نماد انسان اساطیری بشمار میرود، بطوریکه حوادث زندگانی او میتواند برای سایر مردم سمبل باشد، لذا پدر هر دو قهرمان «شاه» است که علاقه وافر به فرزند خویش دارند؛ در حماسه راماین، «جسرت» پدر رام پادشاه

«اجودهییا» (اوده) ، نخست رام را برای تربیت به دست «بشست» - وزیر خود- که انسانی اهورایی بوده و در ارتباط با عالم غیب است می سپارد ، تا به رام و سه برادرش ، انواع دانشها و آداب و نیایش، پرهیزکاری و جهانداری و سپاهیگری و گرزبازی، تیراندازی، شمشیرزنی، اسب سواری، موسیقی و.... را بیاموزد و «بشست» عابد روحانی نیز همه اینها را به رام می آموزد؛ در شاهنامه فردوسی، کاووس ، سیاوش را برای آموختن فنون رزم و انواع دانشها و.... به دست رستم می سپارد و رستم او را به زابلستان می برد:

تہمتن ببردش بہ زابلستان

نشستنگہش ساخت در گلستان

سواری وتیرو کمان و کمند

عنان و رکیب و چہ و چون و چند

نشستنگہ مجلس و میگسار

ہمان باز و شاہین و کارشکار

زداد و زبیداد وتخت و کلاہ

سخن گفتن رزم و راندن سپاہ....^۱

(ص ۶ بیت ۸-۵)

بدین ترتیب سیاوش در نزد رستم و رام در نزد «بشست» تربیت پیدا میکنند؛ هم رستم ، هم بشست یاریده شاه و انسانهایی اهورایی هستند و در حوادث بعدی داستان، هر دو بهترین مشاور شاه در مورد قهرمانان قرار میگیرند؛ البته «رام» معلم دیگری هم دارد و آن «بسوامتر» عابد است که در تکمیل هنرهای «رام» همه فنون را باو می آموزد، در واقع «بسوامتر» تکمیل کننده وجود بشست است و هر دو بعنوان معلمی واحد میتوانند در

۱- مأخذ ابیات: «داستان سیاوش از شاهنامه فردوسی» ج ۲، تصحیح و توضیح مجبیتی مینوی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۹

کنار رستم مورد مقایسه قرار گیرند.
 پدر هر دو قهرمان ، نگران آینده فرزندانشان هستند، از آنجاییکه شاه مقامی روحانی و اساطیری دارد؛ می توانند بنحوی از آینده فرزندان خود مطلع شوند: در منظومه راماین، وقتی «بسوامتر» زاهد، از پدر رام ، که هنوز نوجوان است، میخواهد که رام برای نابودی دیوها همراه او به جنگل برود، «جسرت» نگران آینده وی است و نمیخواهد، رام را همراه زاهد بفرستد، ولی «بشست» وزیر وی که انسانی اهورایی است و با عالم غیب در ارتباط می باشد، به پادشاه می گوید:

ای «جسرت» دل بد مدار و اندوه مخور سری را مچندر
 را با آدمیان برابر مکن؛ براو گزند نمی رسد؛ او را همراه
 «بسوامتر» بجنگل بفرست تا دیوان را دفع کند، در این
 سفر او کدخدا میشود و «سیتا» دختر «جنگ» پادشاه شهر
 «متهلا» را به زنی میگیرد...!

وبدین ترتیب رام سفرش را برای هدفی که بخاطر آن
 بدنیا آمده (از بین بردن اهریمن) آغاز می کند؛ در شاهنامه
 فردوسی، وقتی سیاوش متولد می شود، کاووس نیز جویای
 آینده فرزندخویش است و با اطلاع از علم اختر شناسی
 بدین نحو از آینده فرزند آگاه میشود:

جهاندار نامش سیاوخش کرد

بروچرخ گردنده را بخش کرد

از انك او شمار سپهر بلند

بدانست نيك وبدوچون و چند

ستاره بر آن بچه آشفته دید

غمی گشت چون کار او خفته دید

(ص ۵ بیت ۱۱-۱۲)

مرحله بعدی ، در داستان سیاوش از شاهنامه و حماسه

۱- ماخذ شاهدمثالها از کتاب «خلاصه اقبال یغمایی» بنام «راماین» می باشد

راماین ، تحقق بخشیدن به آرمان حقیقی قهرمانان است؛ چه بخواست تقدیر و حاکمیت جبر در حماسه، سیاوش و رام در آفرینششان بصورت کالبد انسانی، هدفی و الانهفته است و آن از بین بردن موجود پلیدی که سمبل زشتیها و پلیدیها و بی عدالتیها و ظلمهاست، می باشد؛ زیرا اساس حماسه بر مبنای تضاد است و خوی و بدی، زیبایی و زشتی، عشق و کین و... در مقابل هم قرار دارند.

آرمان اهورایی «رام» از بین بردن «راون» دیو است، برای این منظور، وی باید به حد تکامل برسد؛ تا از عهده چنین امری برآید، بنابر تقدیر، برای رسیدن به تکامل معنوی، برای تعبید بجنگل می رود و بهمین منظور از خوردن انواع غذاها سرباز میزند و غذایش فقط از ریشه و برگ گیاهان است، وی در تمام مراحل تنها نیست بلکه «سیعا» همسرش (خود الهه ایست و وسیله ای برای از بین بردن دیو می باشد) و برادرش بعنوان قسمت‌هایی از وجود او هستند که در هر مرحله ای با او یار و همراه می باشند. در شاهنامه فردوسی، سیاوش برای سیر معنوی و تکامل بخشیدن به روح خویش بنابر حاکمیت تقدیر، راهی توران زمین میشود و.....

باید اذعان داشت، در شاهنامه فردوسی شخصیت سیاوش کاملتر از رام می نماید و در مقایسه با اونقطه ضعفهای کمتری دارد و شاید بتوان گفت اصلاً نقطه ضعفی ندارد؛ چه وجود او آکنده از معصومیت و بیگناهیست؛ ولی «رام» نقطه ضعفهایی دارد که در خلال داستان میتوان بوضوح بر آنها پی برد.

داستان سیاوش بیشتر حالت سمبلیک و تمثیلی دارد؛ سیاوش نمود انسان کامل است، همانطور که اشاره شد برای طی مراحل معنوی و آزمایش‌هایی بنا به تقدیر به توران زمین که سرزمین افراسیاب اهریمن است، می رود.

بهرحال رام و سیاوش هر دو به خواست تقدیر رضا به دوری از وطن خود میدهند تا هدف از آفرینش آنها جامه عمل بخود پوشد.

وقتی «بهرت» برادر «رامچندر» به کوهی که رام و سیتا در آنجا هستند میرود و بپای او می افتد و از او میخواهد که به «اوده» برگردد و پادشاهی کند، سری را مچندر جواب میدهد:

«من به سرنوشت خود رضایم، اکنون قلم تقدیر براین رفته که من در جنگل بمانم»

در شاهنامه فردوسی نیز، از آنجاییکه حاکمیت خود نمایی میکند و تقدیر نقش اساسی دارد - برطبق جهان بینی فردوسی انسان اختیار محدودی دارد و هر کوششی که بکند در جهت تحقق یافتن تقدیر است- وقتی که سیاوش تصمیم به ساختن شهری در مقر فرمانروایی خویش میگیرد ستاره شناسان انجام این کار را شوم اعلام میکنند ولی سیاوش مطیع محض تقدیر است:

از اخترشناسان پرسید شاه

که گرسازم ایدر یکی جایگاه

ازوفرّ و بختم بسامان بود

و گرکار با جنگ سازان بود؟

بگفتند یکسر به شاه گزین

که بس نیست فرخنده بنیاد این

(ص ۹۳ ب ۸-۶)

ولی سیاوش باوجودیکه از اخترشناسان اینرا می شنود

تسلیم سرنوشت شده به پیران میگوید:

که هر چند گرد آورم خواسته

هم از گنج و هم تاج آراسته

بفرجام یکسر بدشمن رسد

بدی بد بود مرگ بر تن رسد

(ص ۹۳ ب ۱۶-۱۵)

نباشد مرا بودن ایدربسی
نشنید بر این جای دیگر کسی
شود تخت من گاه افراسیاب
کند بی گنه مرگ بر من شتاب
چنین است رای سپهر بلند

گهی شاد دارد گهی مستمند

(ص ۹ ب ۲۱-۱۹)

می بینیم که سیاوش نیز همانند «رام» از سرنوشت
خود آگاه است و با رضای خود بدان تن در میدهد.

بی توجهی به تاج و تخت:

در حماسه راماین، رام، که مظهری از «ویشنو» بوده و
سمبل انسان کامل می باشد، نسبت به تاج و تخت و مقام،
کاملاً بی توجه می باشد، لذا وقتی پدر وی «جسرت» از او
میخواهد که وی را زنجیر کرده و خود پادشاهی کند، رام تن
باین کار نمیدهد و میگوید:

زندگی و پادشاهی پاینده نیست و دریغ است که آدمی
بخاطر کامرانیهای زود گذر چندین زشتکاری کند، من
بدلخواه خود بجنگل میروم و در آنجا در تنهایی و
خاموشی عبادت میکنم.

در داستان سیاوش نیز، سیاوش بمیل و اراده خود
از تخت و تاج و پادشاهی میگذرد و بجنگ اهریمنان که
سرزمین توران باشد میروود و در جهت تحقق بخشیدن به
تقدیر در آنجا عنصر مادی خود را از دست میدهد:

چنین بود رای جهان آفرین

که او جان سپارد به توران زمین

به رای و به اندیشه نابکار

کجا بازگردد بد روزگار

(ص ۳۶ ب ۳-۲)

البته با فنای عنصر مادی وی، آرمان حماسه که همان از بین رفتن سمبل بدی- افراسیاب- است، از روند خود باز نمی ماند؛ چه کیخسرو ، که مظهر وجود سیاوش است ادامه دهند راه اوست، سیاوش با فنای خویش اهورایی بودن خود را بثبوت میرساند، چون او هرگز اسیر دیو نفس نمیشود و مرگ جسم را به گمراهی ترجیح میدهد.

مهارت سیاوش و رام در جنگها:

قهرمان حماسه ، غالباً از ویژگی قدرت مافوق انسانی برخوردار است و همین خصوصیت ، در جنگها کاملاً مشهود می باشد؛ چون قهرمان حماسه با شجاعت‌های خود ، کارهای شگفتی انجام میدهد و از لحاظ معنوی نیز در مبارزه با نفس خود استعداد شگرفی دارد و عموماً بیانگر تعبد و پارسایی و کمال معنوی وی است؛ سیاوش و رام که انسانهایی اهورایی هستند ، در حین داشتن نیروی معنوی فوق العاده، قهرمان نبردها نیز میباشند هر دو جنگجو و دلیرند و در تیراندازی مهارت دارند، مثلاً در حماسه راماین وقتی رام از دریا عبور می کند از دور برج «راون» را دیده با مهارت خارق العاده یی تیری بداخل برج راون می اندازد: «سری رامچند» بی درنگ کمان بزه و تیری رها کرد که چتر و تاج گوهرنشان «راون» را بینداخت و گوشواره «مندودی» را بیفکند، تیر باز در ترکش آمد؛ بر اثر تیرانداختن سری را مچندد لرزشی چون زلزله در زمین پدید آمد.

و در جایی دیگر تیراندازی وی بدینگونه وصف میشود: «سری را مچندر» در حالی که بر «هنومان» سوار بود، خود بمقابله آمد، با تیر اول تاج از سر راون انداخت و به تیردیگر ارابه و اسباناش را شکست و به تیر سوم راون مجروح شد و گریخت. و نیز در کشته شدن راون اهریمن

بدست رام ، شجاعت وی در تیراندازی ، چنین توصیف میشود:

«راون» به هر افسون که تیر می انداخت، سری را مچندر بهمان افسون، آنرا رد میکرد، بناگاه ، سری را مچندر، تیری بر پیشانی «راون» زد، جنگ میان آنها هفت شبانه روز مدت گرفت، سرانجام سری را مچندر به تیری تن «راون» رادوپاره کرد.

در شاهنامه نیز سیاوش که پیش رستم تعلیم رزم دیده، شجاع و دلاور است و هنرنمایی وی در تیراندازی، پیش افراسیاب بدینگونه وصف میشود:

یکی تیر زد بر میان نشان نهاده بدو چشم گردنکشان
خدنگی دگر باره با چارپر بینداخت از باد و بگشادپر
کمانی که سیاوش دارد بقدری محکم است که هیچ يك از
حاضران در پیش افراسیاب قادر به کشیدن آن نمیشوند:
سپهدار کمان خواست تا بنگرد

یکی برگراید که فرمان برد
کمان را نگه کرد و خیره بماند

بسی آفرین کیانی بخواند
(ص ۷۹ ب ۹-۸)

ناگفته نماند که در جنگها، قهرمانان از وسایل جنگی اهورایی که قدرت جادویی دارند استفاده میکنند مثلاً سیاوش زرهی جادویی داشت که تیر در آن کارگر نبود و اسبی داشت بنام بهزاد ، با قدرتی شگرف؛ ورام نیز ترکشی داشت که هر چه تیر از آن بر میگرفتند از آن کم نمیشد و نیز کمانی که هرگز شکسته نمیشد. (آنها را زاهد پارسایی بنام «سویتچهن» به رام داده بود) و یا وقتی که رام به مقام و جایگاه حکیم «اگست» رسید حکیم شمشیر و زره و کمان و ترکشی جادویی باو داد.

باید گفت که مهارت رام در جنگها در اثر قدرت

مابعدالطبیعی بود که وی را مافوق قدرتهای انسان میکرد در نتیجه همین مساله باعث میشود که جنبه افسانه ای این داستان نسبت بداستان سیاوش چشمگیرتر باشد.

هر دو قهرمان زبان حیوانات رامی فهمیدند مثلاً رام زبان میمونها و زبان کرکسی را که از سیتابه او آگاهی داد، متوجه میشود و سیاوش نیز با اسبش «بهزاد» سخن میگفت:

بیاورد شبرنگ بهزاد را
 که دریافتی روزکین باد را
 خروشان سرش را به بر درگرفت
 لگام و فسارش ز سر برگرفت
 به گوش اندرش گفت رازی دراز
 که بیدار دل باش و باکس مساز
 چه کیخسرو آید به کین خواستن

عنانش ترا باید آراستن
 (ص ۱۲۷ ب ۱۸-۱۵)

زیبایی ظاهر:

علاوه بر کمال معنوی و قدرت نبرد، دو قهرمان، از لحاظ زیبایی و شکل ظاهر، نیز کامل هستند؛ مثلاً در حماسه راماین وقتی «سورپ نکها» خواهر «راون» رام را می بیند؛ شیفته او میشود و وقتی رام پایداری میکند موجب برافروخته شدن آتش جنگ میگردد.

در داستان سیاوش نیز، از آنجاییکه سیاوش، نمود انسان کامل است و از قدرت معنوی خارق العاده ای برخوردار می باشد؛ وقتی که سودابه زن پدر وی، فریفته او میگردد، او نیز مانند رام وقتی بر این تقاضا نمی نهد و سودابه چنین می گوید:

من اینک به پیش تو استاده ام

تن و جان شیرین ترا داده ام

زمن هرچه خواهی همه کام تو

برآرم نییچم سراز دام تو
(ص ۱۸ ب ۹-۸)

کمال معنوی =

در رابطه با کمال معنوی دو قهرمان باید گفت که هر دو با عالم غیب در ارتباط هستند، چه از مسائل عمده داستانهای حماسی، معمولاً پیشگوئیهاست، که بوسیله سرورش و یا ایزدان، قهرمانان اساطیری از زندگی و سرنوشت خود آگاه میشوند، مثلاً در حماسه راماین «رام» ببرادرش میگوید که تقدیر من اینست و با تو به «اوده» بر نمیگردم و آگاهی یافتنش از مرگ خود توسط «کال» (مرگ) و.... سیاوش نیز آگاه از سرنوشت خویش است:

از این پس به فرمان افراسیاب

مرا تیره بخت اندرآید به خواب

ببرند بر بیگنه بر سرم

ز خون جگر بر نهند افسرم...

(ص ۱۲۶ ب ۱۲-۱۱)

در جای دیگر سیاوش از زادن کیخسرو و آوارگی همسرش فرنگیس و جستجوی گيو در توران کیخسرو را، و رفتن کیخسرو به ایران و از به شاهی نشستن کیخسرو و انتقام گرفتنش از افراسیاب موبمن سخن میگوید:

به خواری ترا روز بانان شاه

سروتن برهنه برمدت به راه.....

(ص ۱۲۷)

«تشابه داستان سیاوش و حماسه راماین از جنبه های

دیگر»:

گذشته از خصوصیات فردی دو قهرمان اصلی، با بررسی و تحقیق در این دو داستان به نکات مشترک دیگری بر

میخوریم که خواه و ناخواه این دو سرگذشت را بهم نزدیک میکند:

۱= بخشم آمدن مظاهر طبیعت در هردو داستان: پس از رفتن را مچندر هوای شهر «اوده» یکسره تاریک شد، پرندگان و چهار پایان نا آرام شدند، برگهای درختان هلوزرد و پژمرده گشت و بر زمین ریخت.

و در داستان سیاوش پس از آنکه سر سیاوش را در تشت زرین می برند:

یکی باد با تیره گردی سیاه

برآمد بیوشید خورشید و ماه

همی یکدگر را ندیدند روی

گرفتند نفرین همه بر گروهی

(ص ۱۳۵ ب ۱۴-۱۳)

۲= «جسرت» پدر رام ، و کاووس پدر سیاوش هر دو تسلیم خواست زن خود بودند: در داستان سیاوش تأثیر سودابه ، بر کسی پوشیده نیست ؛ در حماسه راماین نیز پدر رامچندر بخاطر اینکه قبول کرده بود، دو خواهش زنش «کیکئی» را بدون چون و چرا انجام دهد ، موجب میشود که «رام» به تبعید گاه برود و بعد از تحمل دشواریهای زیاد و جنگ باراون ، زنش سیتا را از دست بدهد و در یکی از نسخه های حماسه راماین که قسمت آخر آن متفاوت با نسخه دیگر است ؛ خود رام نیز ، بدنبال زنش از دنیا میرود.

در واقع موجب گریزان شدن هر دو قهرمان از سرزمین خودشان؛ هوی و هوس و میل بی جای زن پدر است.

۳= زن گرفتن سیاوش و رامچندر از کشوری بیگانه:

رامچندر، بنابه تقدیر، «سیتا» دختر پادشاه «متهلا» رابزنی میگیرد و سیاوش فرنگیس دختر افراسیاب پادشاه توران زمین را بزنی انتخاب میکند.

۴ = جاودانگی روح:

دیگر از مسائلی که هم در داستان سیاوش و هم در حماسه راماین میتواند مورد بحث قرار گیرد؛ مساله بقای روح، بعد از فنای جسم است. منتهی در داستان سیاوش بگونه ای سمبلیک و در راماین بگونه ای دیگر، بیان شده است با توجه به جنبه عرفانی شاهنامه و عقیده فردوسی، در داستان سیاوش، باوجودیکه وجود مادی سیاوش از بین میرود؛ ولی کیخسرو، بطور سمبلیک نشان از جاودانگی سیاوش دارد و یا روییدن گیاه از خون سیاوش نیز موید این مساله است.

در حماسه راماین، مساله جاودانگی روح، بطور صریحی بیان میشود، مثلاً وقتی رامچندر از مردن خود توسط «کال» (مرگ) آگاه میشود، وزیرش و دیگران را از آن آگاه میکند و بعد از مرگ، بر همادر آسمان با سری رامچندر دیدار میکند؛ می بینیم که والمیکی به طور صریح به بقای رام اشاره میکند، در مورد پدر رام نیز چنین است؛ بدین ترتیب که بعد از پیروزی رامچندر بر روان، پدر رام که در غم دوری فرزند از دنیا رفته بود در پیش رام حاضر شده میگوید:

چون شما بجنگل در آمدید از شدت غم جامه عنصری رها کرده بر آسمان شدم... چون برراون زشتکار پیروز شدید و سیتارهایی یافت از آنهمه غم آزاد و خلاص شدم؛ سپس به رام میگوید که: با مردم به عدالت رفتار کند.

۵ = شخصیت «راون» و افراسیاب:

این دو نفر در هر دو حماسه، شخصیتی منفی دارند و سمبل زشتیها و پلیدیها و ظلم و بیعدالتیها، محسوب میشوند؛ هر دو خود خواه و مغرورند، مثلاً راون، خود را قویتر از همه میدانند و بهر زشتی و پلیدی دست میزنند. افراسیاب نیز دارای چهره ای منفی است و با وسوسه های

گرسبیوز بدون توجه به اندرزهای پیران و با ناچیز شمردن قدرت ایران، سیاوش را به خاک و خون میکشد؛ البته موجودات اهریمنی دیگری، نیز در ارتکاب عمل زشت، بر راون و افراسیاب، یاری میکنند و موجب جنگ و خونریزی میگردند؛ مثلاً در حماسه راماین، «سورپ نکها» خواهر اهریمنی «راون»، راون را تحریک به جنگ با سری را مچندر میکند، همانگونه که گرسبیوز بدسرشت، افراسیاب را نسبت به سیاوش، بدبین میسازد و موجب کشته شدن سیاوش و جنگ افروزی بین ایران و توران میشود؛ وقتی که گرسبیوز سیاوش را فریب داده بمیدان جنگ میکشاند، سیاوش در میدان جنگ میفهمد که گرسبیوز افراسیاب را نسبت به وی بدبین کرده است:

... چنین گفت گرسبیوز کم خرد

که زین در سخن خودکی اندر خورد

گر ابدر چنین بیگناه آمدی

چرا باز ره نزد شاه آمدی؟

سیاوش بدانست کان کار اوست

بر آشفتن شه زبازار اوست

(ص ۱۲۸ ب ۱۶-۱۴)

۶ = مساله جنگ و عشق و کین:

یکی از مسائل بنیادی حماسه، جنگ است که باعث نمایان شدن قدرتهای خارق العاده قهرمانان حماسه میشود؛ در حماسه راماین، جنگ، صرفاً بین خدایان تجسم یافته در کالبد انسان، با اهریمن و دیوان، در میگیرد؛ لذا در این جنگها، سحر و جادو و افسون نقش عمده ای دارد؛ در واقع نبرد بین نیروهای مافوق انسانی اهورایی و اهریمنی است؛ در شاهنامه، که جنگهای داستان سیاوش و کیخسرو را نیز شامل میشود؛ این موارد چندان نقشی ندارد بهتر است بگوئیم هیچ نقشی ندارند زیرا شجاعت و دلاوری خود

قهرمانان، ضمن اینکه انسانهایی معمولی هستند ولی دارای کمالات معنوی یا بالعکس دارای خصوصیات منفی و زشت می باشند، محور جنگها قرار میگیرد.

آنچه که در این دو داستان، موجد جنگ و خونریزیست مساله «عشق» است، که سرانجام منجر به کینه توزی و کشت و کشتار میگردد، البته، مساله «عشق» در داستان سیاوش (عشق حرام ناشی از هوسبازی) جنگ را بضرر قهرمان داستان، یعنی سیاوش، رهنمون میشود، زیرا وقتی سیاوش در مقابل عشق ناروای سودابه، سرتسلیم فرود نمی آورد؛ موجب کینه توزی وی شده، سیاوش را از موطن خود گریزان میکند و با کشته شدنش بدست افراسیاب، جنگ ایران و توران سالها دوام می یابد و جنگهای کیخسرو و با افراسیاب را پیش میآورد. در حماسه راماین، هم، عشق هوسناک و هم عشق واقعی موجد جنگ میشود، مثلاً وقتی سیئا بدست راون اسیر میشود شوهرش رام برای رهایی او با راون بجنگ می پردازد و در قسمت دیگر، عشق ناروا و هوس آلود «سورپ نکها» خواهر راون به «رام»، موجب جنگ میشود؛ چون وقتی «رام» او را از خود میراند، «سورپ نکها» برادرش راون را وادار به جنگ با رام میکند؛ پس می شود گفت اولین انگیزه جنگ در دو داستان، عشق ناروای سودابه نسبت به سیاوش و سورپها نکها به رام است، که بنا به تقدیر هر دو قهرمان در گیر جنگ میشوند.

۷ = نقش زنان:

معمولاً زنان در داستانهای حماسی، نقشی اساسی دارند، گاه بعضی مظهر شیطان و اهریمن بوده و موجب کینه توزی و جنگ میشوند و بعضی دیگر سمبل وجودی اهورایی بوده و عشقهای عاطفی بزرگی را موجب میشوند؛ یا در

کنار شوهرانشان سختیها را تحمل می کنند و یا فرزند کاملی را در دامان خود پرورش میدهند؛ هر دو چهره از زنان، هم اهورایی و هم اهریمنی ، در این دو داستان حماسی ایران و هند بچشم میخورد ، که گاه شخصیت این زنان به طور شگفت انگیزی بهم شباهت دارد:

نخستین زن اهریمنی که از جنبه هایی میتواند مورد مقایسه قرار گیرد ، «سودابه» زن کاووس است ، که با هوسبازیها و امیال زشت و پلید خود ، مسیر داستان را تعیین میکند و سیاوش معصوم و بیگناه را بکام مرگ میکشاند و از موطن و زادگاه خود به سرزمین بیگانه میفرستد و سرانجام نیز موجب دشمنی پایدار بین ایران و توران میشود؛ همردیف وی «کیکئی» زن «جسرت» می باشد ، که مانند سودابه زن پدر است ، که بتحریک پیرزنی پتیاره ، رام را از زادگاه خود بجنگل و سرانجام به سرزمین اهریمن بدکنشت «راون» میکشاند و موجب نابودی «سیتا» زن را مچندر میشود.

در نقطه مقابل این دو زن ، «سیتا» همسر رامچندر و فرنگیس همسر سیاوش ، می باشد ؛ که هر دو سمبل خوبی و وفاداری بوده، موجوداتی اهورایی محسوب میشوند؛ فرنگیس نمونه یک زن وفادار است ، که در تمام مراحل در کنار سیاوش و در مقابل پدر می ایستد، وجود او وجودی اهورایی است : وقتی افراسیاب به دسیسه های گرسیوز نسبت به سیاوش بدبین میشود، فرنگیس به شوهرش میگوید:

فری گیس گفت: ای خردمند شاه

مکن هیچ گونه به ما درنگاه

یکی باره گام زن برنشین

مباش ایچ ایمن به توران زمین

ترازنده خواهم که مانی بجای

سرخویش گيرو کسی رامپای
(ص ۱۲۵ ب ۱۷-۱۵)

و وقتی که سیاوش ، بدست افراسیاب کشته میشود،
فرنگیس از شدت علاقه صورتش را میخراشد و با فریادی
بلند بجان پدرش نفرین میکند:
به آواز برجان افراسیاب

همی کرد نفرین و می ریخت آب
(ص ۱۳۶ ب ۸)

درحماسه راماین ، «سیتا» که خود الهه کشاورزی است
و در قالب انسانی تجسم یافته، نیز موجودی اهورایی
است و در تمام مراحل در کنار همسرش «رام» سختیها را
تحمل میکند؛ چه زمانی که بدسیسه زن پدر رام به جنگل
تبعید میشود ، وی دشواریهای تبعید در جنگل را پذیرا
شده ، در کنار «رام» نمونه يك زن وفادار و بردبار بحساب
می آید، عفت و پاکدامنی او در هنگامیکه اسیر «راون»
اهریمن است ، شاهد دیگریست بر اهورایی بودن وی
البته در رابطه با رام و سیتا باید گفت سیتا تکمیل کننده
وجود رام است چه بنا به عقیده هندوها جسم را دارای
دو هیأت است یکی مردی و دیگر زنی و خالق و موروث
آن «بشن» است؛ شدت علاقه «سیتا» به رامچندر بقدریست
که دمی از او جدا نمیشد و در جنگل وقتی که رام بشکار یا
دیوانخانه میرفت از اندوه دوری میگریست.

دیگر از زنان این دو داستان، مادر سیاوش و «کوشلیا»
مادر رام است که هر دو در زمره زنان اهورایی محسوب
میشوند- گرچه چهره مادر سیاوش در داستان ، مبهم است
و حتی فردوسی نام او را هم ذکر نمیکند و او را درهاله ای
از ابهام قرار میدهد.

در مقابل این زنان اهورایی، سودابه «وکیکنی» از لحاظ

بدنهادی و و وسوسه انگیزی میتواند در کنار هم مقایسه شوند، چه در اثر فتنه انگیزیهای این دوزن است که هم رام و هم سیاوش، بنابه تقدیر، از سرزمین خود دور افتاده و مجبور به جنگ با موجودات اهریمنی میشوند. «منترا» کنیز «کیکی» هم میتواند سمبل دیو حسد و آز باشد که در وجود کیکی رخنه میکند و او را وادار به درخواست پلید از شوهرش می نماید: «کیکی به بدآموزی «منترا»ی فتنه انگیز، خویش را پریشان ساخت، رویش را خراشید، جمله زیورها را از خود دور کرد، غمگین و گریان در گذرگاه شوهرش نشست....»

در داستان سیاوش، نیز وقتی سودابه، از فریغتن سیاوش ناامید میشود، دست به چنین کاری میزند:

برد دست و جامه بدرید پاک

به ناخن دورخ راهمی کرد چاک

برآمد خروش از شبستان اوی

فغانش زایوان برآمد به کوی ...

(ص ۲۱ ب ۶-۵)

خود سیاوش نیز، با علم بر بدنهادی سودابه، چاره ای

جز ترك زاد و بوم خود نمی بیند:

وگر باز گردهم به نزدیک شاه

به طوس سپهبد سپارم سپاه

ازو نیز هم بر تنم بدرسد

چپ و راست بدبینم و پیش بد

(ص ۶۰ ب ۴-۳)

۸ = مراسم سوگند:

در داستان سیاوش، سیاوش برای رفع اتهام از خود، به

میل خود، قبول میکند که درون آتش برود، چه رفتن درون

آتش را آزمایشی الهی برای روشن شدن بیگناهی خود

میداند:

نهادند بردشت هیزم دو کوه

نظاره هم آنجا شده هم گروه

وزان پس به موبد بفرمودشاه

که برچوب ریزید نطف سیاه

(ص ۳۰ ب ۳-۲)

.... سیاوش سیه را بتندی بتاخت

نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت....

.... چواو را بدیدند برخاست عو

که آمد ز آتش برون شاه دو

(ص ۳۱- ب ۱۲-۶)

در حماسه راماین «سیتا» یعنی نیمه دیگر «رام» است که برای اثبات بیگناهی خود دو بار مراسم سوگند را ادا میکند، بار اول بدرون آتش می‌رود: «سیتا» سه بار به نشان دوستداری و دلدادگی دور سر «رامچندر» طواف کرد، آنگاه به آتش نزدیک شد و در میان آتش هاله ای از نوری لطیف و دل افروز، گردسیتا پدید آمد، پس از ساعتی آتش خاموش شد و سیتا متبسم و زیباتر از همیشه، نمایان گشت.

بار دیگر وقتی «رام»، سیتا را بخاطر سخن ناروای شخصی دیگر، از خود میراند، سیتا از زمین می‌خواهد که او را در خود فرو برد: «سیتا رو به زمین کرد و گفت: ای زمین اگر گواهی که در تمام مدت عمر، جز شوهرم، هیچ کس را بخود راه نداده ام، مرا در دل خود راه ده، بگفتار و سوگند «سیتا» زمین زیرپایش شکافته شد، تختی گوهر آگین و آراسته به زیباترین زیورها پدیدار شد، دستی آشکار گردید «سیتا» را بر آن نشاند و تخت و «سیتا» فرو شدند.»

«کتابنامه»

- ۱= «راماین» کتاب مقدس هندوان: بکوشش: عبدالودود
 اظهر؛ انتشارات بنیاد فرهنگ ۱۳۵۰
- ۲= داستان سیاوش: تصحیح و توضیح استاد مجتبی
 مینوی با مقدمه ای از مهدی قریب؛ شرکت انتشارات علمی
 و فرهنگی چاپ اول ۱۳۶۹
- ۳= از رنگ گل تارنج خار: قدمعلی سرآمی؛ شرکت
 انتشارات علمی و فرهنگی؛ چاپ اول ۱۳۶۸
- ۴= اوپانیشاد: ترجمه شاهزاده محمددارا شکوه به اهتمام
 دکتر تاراچند و محمدرضا جلال نائینی؛ انتشارات طهوری؛
 چاپ دوم ۱۳۵۶